

دکتر جیمز اس. اشپیگل، اخلاق مسیحی، جلسه ۴ نظریه قرارداد اجتماعی

جیم اشپیگل و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر جیمز اس. اشپیگل در تدریس اخلاق مسیحی است. این جلسه چهارم، نظریه قرارداد اجتماعی است. بسیار خوب، حالا می‌خواهیم در مورد نظریه قرارداد اجتماعی صحبت کنیم.

همانطور که در پایان بحثمان در مورد فایده‌گرایی اشاره کردم، یکی از شاخه‌های فایده‌گرایی، فایده‌گرایی مبتنی بر قاعده است که طبق آن ما تلاش می‌کنیم از آن قوانین پیروی کنیم، قوانینی که در صورت پیروی، لذت را برای بیشترین تعداد به حداکثر می‌رسانند. نظریه قرارداد اجتماعی با هدف پیروی از این ایده و ارائه قوانین خاصی که ما را به عنوان افراد و همچنین کل جامعه هدایت می‌کند، مفاهیم ما از تعهد اخلاقی و همچنین حقوق سیاسی را در این قوانین اساسی که برای هدایت جامعه انتخاب شده‌اند، پایه‌گذاری می‌کند. ایده این است که اگر ما به عنوان یک جامعه بتوانیم به نوعی توافق در مورد قوانین اساسی هدایت جامعه برسیم، آنگاه این امر به صلح‌آمیزترین، هماهنگ‌ترین، پربارترین، شادترین و راضی‌ترین جامعه منجر خواهد شد.

این نظریه، نظریه قرارداد اجتماعی نامیده می‌شود، زیرا ایده آن این است که شما نوعی توافق، یک توافق رسمی، را بین شهروندان جامعه ایجاد می‌کنید تا به این هدف برسید. بنابراین، این امر از برخی از مشکلاتی که فایده‌گرایی عملی را آزار می‌دهد، مانند مشکل کاربرد، مشکل حقوق و مشکل عدالت، حداقل اگر نظریه قرارداد اجتماعی در سایر زمینه‌ها موفق باشد، جلوگیری می‌کند. برخی از طرفداران اصلی نظریه قرارداد اجتماعی عبارتند از توماس هابز، جان لاک، ژان ژاک روسو و جان رالز.

ما درباره سه نفر از این فیلسوفان صحبت خواهیم کرد، و با توماس هابز شروع می‌کنیم، که گفت من و ترس دوقلو به دنیا آمدم، زیرا مادرش در زمان غرق شدن ناوگان اسپانیایی آرمادا، او را باردار بود. این اتفاق در سال ۱۵۸۸ افتاد. او نمی‌دانست که آیا این پایان کار خواهد بود یا نه ۱۵۸۸.

وقتی او این را شنید، همه ما اینجا خواهیم مرد، و درد زایمان گرفت و توماس هابز را به دنیا آورد. اما او خوب کرد. از آب درآمد. آن مرد حدود ۹۰ سال زندگی کرد.

اما او این کتاب، لویاتان، را نوشت، و این تصویر روی جلد آن کتاب است، که اگر می‌توانستیم روی آن شخصیت که شمشیر و نیزه سه‌شاخه یا هر چیز دیگری را در دست دارد، زوم کنیم، او از صدها یا هزاران نفر تشکیل شده است، که تصویر خوبی برای ایده یک قرارداد اجتماعی است که در آن مردم با هم توافق می‌کنند، گرد هم می‌آیند و بر سر اصول اساسی خاصی برای هدایت جامعه به توافق می‌رسند تا بتوانند مانند یک فرد واحد عمل کنند. نوع نظریه قرارداد اجتماعی هابز در میان نظریه‌پردازان قرارداد اجتماعی اوایل دوران مدرن منحصر به فرد است زیرا او از نوعی حاکمیت سیاسی مطلق دفاع می‌کند. سایر نظریه‌پردازان قرارداد اجتماعی بر رضایت افراد تحت حکومت و حتی حق شورش تأکید دارند.

این رویکرد هابز نیست. او به حق انقلاب اعتقاد ندارد. اما بعداً در مورد بقیه صحبت خواهیم کرد.

اول در مورد هابز، هابز با این مفهوم از وضعیت طبیعی شروع می‌کند که در آن انسان‌ها تحت هیچ قانونی اداره نمی‌شوند، جایی که مردم فقط آنچه را که می‌خواهند از طبیعت به دست می‌آورند: غذا، سرپناه مورد نیازشان و لباس مورد نیازشان، و هیچ مرجع حاکمی وجود ندارد. زندگی در آن شرایط چگونه خواهد بود، صرف نظر از اینکه آیا اصلاً در تاریخ بشر وضعیت طبیعی واقعی وجود داشته است یا خیر؟ اگر هیچ مرجع

حاکمی وجود نداشته باشد، این چگونه خواهد بود؟ به گفته هابز، این یک وضعیت جنگ خواهد بود. چرا؟ زیرا من و شما، در مقطعی، یک چیز را خواهیم خواست

و با منابع محدود، چون ما مقدار نامحدودی کالا نداریم که بتوانیم به دست آوریم، در مقطعی وارد رقابت خواهیم شد. و از آنجایی که من آن را خیلی زیاد می‌خواهم، و شما آن را خیلی زیاد می‌خواهید، در مقطعی به این نتیجه می‌رسیم که، من برای آن با شما می‌جنگم. درست است؟ و این یک شرایط جنگی ایجاد می‌کند

و فقط من و تو نیستیم. صدها یا هزاران نفر دیگر هم در این وضعیت طبیعی قرار دارند. قرار است هرج و مرج شود.

این یک آشفتگی خونین خواهد بود. و بنابراین، در چنین وضعیت طبیعی، هابز جمله معروفی دارد که می‌گوید زندگی در انزوا، فقر، زشتی، حیوانیت و کوتاه است. اما چه کسی این را می‌خواهد؟ چه کسی می‌خواهد در شرایط جنگ و دشمنی زندگی کند، جایی که همه ما در ترس زندگی می‌کنیم؟ ما باید آنچه را که می‌خواهیم از طبیعت به دست آوریم، اما من نمی‌خواهم مجبور باشم برای این کار با مردم بجنگم.

این واقعیت که انسان‌ها از نظر هوش و قدرت بدنی تقریباً برابرند، مشکل را اینجا پیچیده‌تر می‌کند. چون هر کدام از ما فکر می‌کنیم می‌توانیم او را شکست دهیم. می‌توانیم راهی برای شکست دادنش پیدا کنیم.

و اگر به یک اندازه مطمئن باشیم که می‌توانیم در آن رقابت پیروز شویم، این فقط به احتمال یا احتمال درگیری می‌افزاید. بنابراین، فقط برای اینکه اینجا به نوعی آن را نشان دهیم، ما نوعی برابری در امید یا توانایی برای دستیابی به چیزها همراه با تمایلمان به همان چیزها داریم. این چیزی است که منجر به نوعی دشمنی و شرایط جنگ در حالت طبیعی می‌شود.

بنابراین، سوال این است که چگونه می‌توانیم بر این مشکل غلبه کنیم؟ چگونه می‌توانیم از این وضعیت جنگ اجتناب کنیم و احتمالاً با ترسی که با آن همراه است مبارزه کنیم؟ ما نمی‌خواهیم همیشه در ترس زندگی کنیم اینجاست که هابز پیشنهاد می‌کند که حقوق و قوانین اساسی خاصی وجود دارد که فقط به این دلیل که ما موجوداتی منطقی هستیم، در مورد ما اعمال می‌شود. او می‌گوید اساسی‌ترین حق طبیعت، آزادی صیانت از خود است.

من حق دارم زندگی خودم را حفظ کنم. و من حق دارم از هر قدرتی که ممکن است برای حفظ زندگی‌ام استفاده کنم. این یک حق اساسی طبیعت است، یک حق اساسی برای زندگی که او در آنجا به رسمیت می‌شناسد.

و سپس او همچنین معتقد است که یک قانون اساسی طبیعت وجود دارد که با حق حیات، آزادی صیانت نفس، مطابقت دارد. و این وظیفه حفظ حیات، یک ممنوعیت اساسی نابودی است. حالا، من فکر نمی‌کنم که او به اندازه کافی این قانون طبیعت و این حق طبیعی را توجیه کند.

او می‌گفت که این در نهایت بر اساس ظرفیت ما به عنوان موجودات عاقل است. اما من دوست دارم چیز بیشتری بدانم. واقعاً مبنای این حق اساسی و این قانون چیست؟ از کجا آمده است؟ صرفاً توسل به میل جهانی ما برای این چیزها و ظرفیت‌های عقلانی ما کافی نیست، اما باشد که چنین باشد.

این ادعای اوست، و اینکه ما باید برای احترام به این حق طبیعی و پایبندی به این قانون طبیعی برای حفظ حیات تلاش کنیم. بنابراین، تجویز او این است که همه مردم با هم حقوق خاص خود را به یک فرد حاکم یا

شاید تعداد کمی از افراد، اما معمولاً به عنوان یک پادشاه، یک پادشاه یا یک ملکه، منتقل کنند. حقوق خود را در ازای وعده حفاظت و حفظ آزادی خود به این حاکم سیاسی واگذار کنیم.

بنابراین، من چیزی را از دست می‌دهم و چیزی را به دست می‌آورم. ما اینجا داریم یک معامله می‌کنیم. این یک قرارداد است.

این یک قرارداد است. توافقی است که قرار است به آن وارد شویم. و ما باید کسی را انتخاب کنیم که بسیار قابل اعتماد باشد.

کسی که قابل اعتماد باشد و از آن نوع شخصیت‌هایی باشد که بتوانید به آنها اعتماد کنید که از این قدرت مطلق سوءاستفاده نمی‌کنند. اما کاری که ما انجام خواهیم داد این است که تعدادی از حقوق خاص خود را در ازای وعده محافظت از خود واگذار خواهیم کرد. اگرچه آزادی مطلق خود را از دست می‌دهیم، اما محافظت به دست می‌آوریم و دیگر مجبور نیستیم در ترس زندگی کنیم.

از آنجا که این حاکم قوانینی وضع می‌کند که در صورت نقض آن قوانین، به ویژه در تخلفات شدید، مجازات می‌شوند و شما می‌دانید که در صورت قتل یا تجاوز ممکن است به زندان بروید یا اعدام شوید، پس آن ترسی که در ابتدا بیشتر زندگی در وضعیت طبیعی را مشخص می‌کرد، اکنون فقط در مورد کسانی که این قوانین را نقض می‌کنند، اعمال می‌شود. اگر فقط از قوانین پیروی کنید، لازم نیست از چیزی بترسید. بنابراین، حاکم این قوانین را وضع می‌کند و عواقبی دارد که برخی از آنها در صورت نقض مهمترین قوانین، مرگبار هستند تا جامعه‌ای پایدار و هماهنگ ایجاد شود و همچنین ترسی که در غیر این صورت مانع از تجربه شادی واقعی ما می‌شود، از بین برود.

روشی که این انتقال و مبادله انجام می‌شود از طریق قرارداد یا میثاق اجتماعی است. و در جامعه ما، باز هم ما یک چنین قراردادی داریم که قانون اساسی ما نامیده می‌شود، اما انواع قوانین دیگر را نیز داریم. و ما آزادی خاصی را با امنیت معامله کرده‌ایم، درست است؟ اگر ماشین من می‌تواند با این سرعت حرکت کند، نمی‌توانم با سرعت ۱۵۰ مایل در ساعت در جاده رانندگی کنم.

احتمالاً می‌توانم ۱۰۰ یا ۱۲۰ تا رانندگی کنم، اما ممنوع هستم. من از آزادی‌ام برای انجام این کار صرف نظر کرده‌ام، می‌دانید، با علم به اینکه عواقب آن به گونه‌ای خواهد بود که دستگیر می‌شوم یا جریمه سنگینی می‌شوم، شاید گواهینامه‌ام را بگیرند، و بعد آزادی‌هایم حتی بیشتر هم می‌شود. بنابراین، می‌گویم، بسیار خوب، من موافقم که از یک حد مشخصی رانندگی نکنم، می‌دانید، که از جاده‌ای به جاده دیگر متفاوت است.

در ازای این امنیت، من این امنیت را دارم چون می‌توانم روی دیگران هم حساب کنم که محدودیت‌های سرعت را رعایت می‌کنند، درست است؟ و این از من محافظت می‌کند. بنابراین، این معامله‌ای است که ما انجام می‌دهیم. نوعی قرارداد است که ما با کسانی که بر ما و همسالانمان در جامعه حکومت می‌کنند، می‌بندیم.

اما در پیشنهاد هابز، یک حاکم وجود دارد که کنترل همه چیز را در دست دارد و در زمان او، پادشاه از اینکه می‌دید او اقتدار سیاسی خود را تقویت می‌کند، بسیار خوشحال بود. بنابراین، این چیزی است که برای بسیاری از محققان، کمی سوءظن نسبت به انگیزه‌های واقعی هابز ایجاد می‌کند. با این حال، نظریه‌پردازان قرارداد اجتماعی دیگری نیز وجود داشتند که چندان به دفاع از وضع موجود از نظر حق الهی پادشاهان و ملکه‌ها علاقه‌ای نداشتند.

یکی از آنها جان لاک بود که کمی بعد زندگی می‌کرد و او نیز یک متفکر بریتانیایی بود. در سال ۱۶۹۰، او دو رساله خود در مورد حکومت مدنی را منتشر کرد و رساله دوم او در مورد حکومت مدنی یکی از تأثیرگذارترین اسناد سیاسی بود که تاکنون نوشته شده است. اعلامیه استقلال ما، اعلامیه استقلال ایالات متحده، اساساً نظریه سیاسی لاک را خلاصه و به کار می‌برد.

یک راه خوب برای فهمیدن اینکه لاک چه فکر می‌کرد، خواندن اعلامیه استقلال ما بود. پدران بنیانگذار ما در دنبال کردن آنچه در آن زمان در زمینه نظریه قرارداد اجتماعی در جریان بود و همچنین نگاه به اندیشه یونان و روم باستان بسیار زیرک بودند. و با این دنیای جدیدی که کشف کرده بودند، دنیایی که در آن زندگی می‌کردند، دنیایی که یک یا دو قرن قبل توسط اروپایی‌ها کشف شده بود، فکر کردند، خب، حالا که وحشی‌ها را همانطور که آنها می‌نامیدند، بیرون رانده‌ایم، این شانس ماست که از صفر شروع کنیم.

ما اساساً یک وضعیت طبیعی داریم. البته، بومیان آمریکا کمی متفاوت‌تر می‌گفتند. اما به هر حال، با وجود همه آن بی‌عدالتی‌ها، آمریکایی‌های آن زمان از اروپا تصمیم گرفتند که یک ملت جدید تأسیس کنند.

برای ایجاد این سیستم جدید، به چه کسی باید نگاه کنیم تا ما را راهنمایی کند؟ آنها تصمیم گرفتند از نظریه قرارداد اجتماعی استفاده کنند که اساساً نسخه لاک از آن بود. لاک، مانند هابز، با این مفهوم از وضعیت طبیعی و همچنین ایده وضعیت جنگ و حقوق و قوانین طبیعی شروع کرد. او فکر می‌کرد که هابز اساساً در اینجا در مسیر درستی قرار دارد.

لاک حقوق طبیعی را به عنوان زندگی، آزادی و مالکیت معرفی می‌کند. جفرسون در اعلامیه استقلال ما، این مفهوم را کمی تغییر داد و مالکیت را به جستجوی خوشبختی تبدیل کرد و آن را کمی گسترده‌تر کرد. با این حال، لاک به این حقوق طبیعی و همچنین یک قانون اساسی طبیعت، یعنی وظیفه آسیب نرساندن به دیگران، اعتقاد داشت.

اما ما دوباره باید شهود هابز را به اشتراک بگذاریم، نوعی قرارداد برای حفظ آن آزادی، برای مهار طبیعت انسان، برای تضمین حقوق مالکیت. بنابراین، همه اینها، بسیار شبیه توماس هابز است، اما جایی که لاک از آن جدا می‌شود، رد مفهوم هابز از یک حاکم مطلق سیاسی است. او معتقد نیست که این حاکمیت مطلق مناسب باشد.

او از این ایده رضایت حکومت‌شوندگان حمایت می‌کند. و خوشبختانه، می‌توانم بگویم خوشبختانه، پدران بنیانگذار فکر می‌کردند که این بهترین راه است. و بیایید با ایده رضایت حکومت‌شوندگان لاک پیش برویم، جایی که مردم از طریق معاونان یا نمایندگان سیاسی منصوب، بر خود حکومت می‌کنند.

بنابراین، ما افرادی را انتخاب می‌کنیم تا در تمام این سطوح مختلف، سطوح محلی، ایالتی و فدرال، به ما خدمت کنند، تا در این ظرفیت‌های مختلف به عنوان قانونگذار، به عنوان کسانی که قانون را اجرا می‌کنند، به عنوان مجری قانون، و به عنوان قضاتی که بر اساس قانون قضاوت می‌کنند، خدمت کنند، حتی نوعی سیستم حکومتی سه‌جانبه با توازن قوا که لاک پیش‌بینی کرده بود، مانند سایر نظریه‌پردازان قرارداد اجتماعی مانند مونتسکیو، داشته باشیم. اما ایده رضایت حکومت‌شوندگان در این زمان نسبتاً جدید است، اینکه شما مردم را، به اصطلاح، به طور غیرمستقیم حاکم می‌کنید. بنابراین، شما بر من حکومت می‌کنید، قاضی مدنی قانونگذار، مجری قانون، رئیس جمهور، نخست وزیر، و شما بر من حکومت می‌کنید فقط به این دلیل که من. و همسالانم این را تصریح کرده‌ایم.

ما شما را به قدرت رسانده‌ایم. ما با رأی خودمان شما را به قدرت می‌رسانیم و می‌توانیم با رأی خودمان شما را برکنار کنیم. بنابراین، این نوعی حکومت با رضایت حکومت‌شوندگان است.

و اگرچه پدران بنیانگذار اصلی این قرارداد اجتماعی را برای ما تدوین کردند و نسل‌های زیادی از آن زمان گذشته‌اند، همه ما به آن متعهد هستیم. لاک از اصطلاح یا عبارت رضایت ضمنی برای اعمال در اینجا استفاده کرد، که در آن حتی اگر فردی این قرارداد اجتماعی را امضا نکرده باشد، و هیچ کس زنده‌ای امروز قانون اساسی ایالات متحده را امضا نکرده است، فقط چند ده نفر در ابتدا آن را امضا کردند، اما قرار بود این قانون نماینده همه مردم باشد. تا به امروز، این قانون نماینده همه آمریکایی‌ها است.

لاک با رضایت ضمنی می‌گوید که این واقعیت که من در این کشور مانده‌ام و از تمام قوانین آن و تمام مقرراتی که دولت در اختیار ما قرار می‌دهد بهره‌مند شده‌ام، همه اینها را پذیرفته‌ام. این واقعیت که من به دلیل این سیستم شکوفا شده‌ام، نشان می‌دهد که رضایت خود را نشان داده‌ام. این نشانه‌ای از رضایت من برای رعایت مفاد قرارداد اجتماعی ما و تمام قوانین خاصی است که این حاکمان با رضایت کسانی که بر آنها حکومت می‌کنند، وضع کرده‌اند.

بنابراین، این یک عنصر حیاتی در نظریه لاک است. مورد دیگر حق شورش یا حق انقلاب است. از آنجا که حاکمان فقط با رضایت حکومت می‌کنند، یک توافق پایدار وجود دارد که وظیفه فرمانداران، حاکمان، اجرای این قوانین و خدمت به مردم به شیوه‌های عادلانه است.

اگر آنها به طور قابل توجهی از این امر عدول کنند، اگر سهم خود از این توافق را نقض کنند و به تعهد خود برای حکومت صحیح، وضع قوانین، قضاوت در مورد قوانین و اجرای آنها عمل نکنند، اساساً حق خود برای حکومت بر ما را واگذار کرده‌اند. این بدان معناست که ما می‌توانیم علیه یک رژیم بسیار سرکوبگر شورش کنیم، زیرا کاری که این رژیم سرکوبگر با نقض حقوق ما به این شکل و خروج از قرارداد انجام داده است، این است که ما را به حالت طبیعی بازگردانده است. و در آن شرایط، ما حق شورش، طغیان و شروع انقلاب را داریم.

این موضوع سال‌ها بعد، در اواخر قرن هجدهم، بر پدران بنیانگذار ما و منطق آنها بسیار تأثیرگذار بود، زمانی که آنها قضاوت کردند که سلطنت بریتانیا سوءاستفاده کرده است، آنقدر سوءاستفاده از طریق مالیات بدون نمایندگی و اسکان سربازان در خانه‌های مردم و عدم احترام به مالکیت، که زمان شورش فرا رسیده بود. و بنابراین، یک جنگ انقلابی رخ داد. پدران بنیانگذار ما فکر می‌کردند که این یک کاربرد ساده و سراسر است از حق انقلاب لاک است.

بنابراین، این یک ویژگی مهم نظریه سیاسی لاک است که بر زندگی همه ما تأثیر گذاشته است. اگر شهروند ایالات متحده هستید، باید از لاک به خاطر این موضوع تشکر کنید یا او را نفرین کنید. حال، این یک سوال باز است و ما وقتی در مورد جنگ صحبت می‌کنیم، در مورد این موضوع صحبت خواهیم کرد که آیا یک جنگ انقلابی اصلاً عادلانه است یا خیر.

می‌دانید، معیارهای یک جنگ عادلانه چیست؟ در مقابل کسانی که به جنگ عادلانه اعتقاد دارند صلح‌طلبانی هستند که به آن اعتقاد ندارند. اما اگر معتقدید که جنگ‌ها گاهی عادلانه هستند، چه زمانی، اگر اصلاً چنین باشد، یک جنگ انقلابی مناسب است؟ بسیاری هستند که می‌گویند هرگز، و سپس باید نتیجه بگیرند که جنگ انقلاب آمریکا یک جنگ ناعادلانه بود. و ما در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

سومین و آخرین نظریه‌پرداز قرارداد اجتماعی، محقق جدیدتر به نام جان رالز، که سال‌ها در هاروارد تدریس می‌کرد و این اثر برجسته را در نظریه قرارداد اجتماعی با عنوان «نظریه عدالت» نوشت. و گفتن اینکه رالز مهم‌ترین نظریه‌پرداز قرارداد اجتماعی قرن بیستم است، بحث‌برانگیز نیست. اکنون، او مسیر کمی متفاوتی را به

سمت قوانین یا اصول اساسی که معتقد است باید در یک موقعیت قرارداد اجتماعی بر ما حکومت شود، در پیش می‌گیرد.

او معتقد است که ما باید اصولی را انتخاب کنیم که عادلانه‌ترین باشند. سوال این است که چگونه به آنجا برسیم؟ و اینجاست که او یک آزمایش فکری نسبتاً جدید برای رسیدن به اصول اساسی عدالت پیشنهاد می‌کند. او مانند هابز و لاک به مفهوم وضعیت طبیعی متوسل نمی‌شود.

به هر حال، این یک داستان تخیلی مفید است. این یک چیز واقعی نیست. این نوعی آزمایش فکری است.

هیچ‌کس نمی‌داند حالت اولیه طبیعت چه بوده است. حتی هابز و لاک هم باید بپذیرند که این فقط نوعی آزمایش فکری است. جان رالز استدلال می‌کند، یا پیشنهاد می‌کند که یک آزمایش فکری دیگر مفیدتر خواهد بود.

و این چیزی است که او آن را حجاب جهل می‌نامد. سوال این است که چه اصولی را به عنوان اصول راهنمای بنیادی در جامعه انتخاب می‌کنید؟ اگر در شرایطی بودید که از جزئیات زندگی خود، از نژاد، جنسیت، سن، توانا یا ناتوان بودن، ضریب هوشی و استعدادها خاص خود بی‌اطلاع بودید، مثلاً موقتاً بی‌اطلاع بودید. فرض کنید همه این چیزها را در مورد خودتان فراموش کرده‌اید.

چه اصولی را به عنوان اصول راهنمای جامعه خود انتخاب می‌کردید؟ اگر می‌دانستید که وقتی ویژگی‌های خاص خود را به یاد می‌آورید یا حافظه‌تان بازیابی می‌شود، ممکن است معلول باشید، ممکن است در اقلیت باشید، یا ممکن است سفیدپوست باشید، ممکن است به نوعی با استعداد باشید یا نباشید. چه اصولی را انتخاب می‌کردید؟ به گفته رالز، ما باید اینگونه عمل کنیم. او معتقد است که این آزمایش فکری حجاب جهل ما را به قابل اعتمادترین و مفیدترین اصول عدالت می‌رساند.

او دو اصل متفاوت را مطرح می‌کند که سپس آنها را به طور کامل در نهادهای مختلف به کار می‌برد و در عین حال اصول و مبانی نظریه خود را بسط می‌دهد. یکی از آنها اصل آزادی برابر است. طبق اصل آزادی برابر، هر فرد باید حق برابر برای گسترده‌ترین آزادی اساسی داشته باشد که با آزادی مشابه برای دیگران سازگار باشد.

بنابراین، بیایید آزادی را تا حد امکان به حداکثر برسانیم تا جایی که با آزادی هر کس دیگری سازگار باشد. این نوعی کاربرد یا بیان این ایده است که حق من برای چرخاندن دستم در انتهای بینی‌ام متوقف می‌شود. به طور کلی، ما باید آزادی افراد را تا حدی به حداکثر برسانیم که با آزادی سایر افراد سازگار باشد.

سپس این اصل با چیزی که او اصل تفاوت می‌نامد، جبران یا همراه می‌شود. طبق این اصل، که اذعان می‌کند همیشه نابرابری‌هایی وجود خواهد داشت، نابرابری تا حدی همیشه در جامعه‌ای که جمعیت بسیار زیادی دارد، اجتناب‌ناپذیر است.

بنابراین، تا چه حد باید این موارد مجاز باشند؟ طبق اصل تفاوت، نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید به گونه‌ای تنظیم شوند که یکی باشند، به طور منطقی انتظار می‌رود که به نفع همه باشند و ثانیاً، به مناصب و مناصبی متصل باشند که برای همه آزاد باشند. حال، این اصل از نظر توجه، بحث و مناظره علمی بسیار بحث‌برانگیزتر از اصل آزادی برابر است. اما ایده اصلی این است که تا حدی که نابرابری‌هایی مانند نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی مجاز هستند، باید به گونه‌ای باشند که به نظر برسد همه می‌توانند از آنها کمک یا بهره‌مند شوند.

خب، این یعنی چی؟ چطور کسی که از نظر اجتماعی-اقتصادی در جایگاه پایین‌تری قرار دارد، می‌تواند از بودن کسی در جایگاه بالاتر سود ببرد؟ خب، اگر فردی که در آن جایگاه بالاتر است کارهایی انجام دهد که از نظر اجتماعی ارزشمند هستند، این به نفع افرادی است که در طبقات دیگر قرار دارند. بنابراین یک پزشک، مثلاً یک جراح مغز و اعصاب، مانند بن کارسون، مردی است که بسیار ثروتمند است. او چگونه ثروتمند شده است؟ او در نردبان اجتماعی-اقتصادی بسیار بالا رفته است.

آه، انجام جراحی مغز و نجات جان انسان‌ها، انجام کاری، اجرای یک عمل جراحی، و به‌کارگیری مهارت‌هایی که بقیه ما نداریم. و او توانست این کار را از طریق سال‌ها و سال‌ها و سال‌ها آموزش فشرده انجام دهد. او مایل بود به انجام این کار بود.

او توانایی شناختی و همچنین دست ثابت و صبر لازم برای انجام این کار را داشت. و بنابراین، من مطمئناً خوشحالم که در جامعه‌ای هستم که مردم از آن سود زیادی می‌برند و حتی به عنوان جراح مغز و اعصاب، میلیونر می‌شوند و انواع کارهای عالی دیگر را در پزشکی انجام می‌دهند، زیرا این به من سود می‌رساند. و بنابراین حتی با این هم مطابقت دارد، بسته به اینکه چه کسی هستید، ممکن است بگویید، بله، ورزشکاران و هنرمندان، آنها نیز می‌توانند میلیون‌ها دلار درآمد داشته باشند زیرا من واقعاً از موسیقی و فیلم و تماشای بازی‌های فوتبال در سطح بالا و غیره قدردانی می‌کنم.

اما اینها چیزهایی هستند که در چارچوب نظریه قرارداد اجتماعی رالز، ممکن است در موردشان بحث کنیم مردم چه نوع خدمات یا مهارت‌هایی دارند که برای آنها پول زیادی به دست می‌آورند؟ آیا مناسب است که آنها یا یک ورزشکار حرفه‌ای NBA اینقدر پول بیشتری به دست آورند؟ آیا واقعاً مناسب است که یک بازیکن دیگر میلیون‌ها دلار در سال از طریق فرو کردن یک توپ لاستیکی در یک حلقه فلزی یا ضربه زدن به پوست گاو با چوب زبان گنجشک درآمد داشته باشد؟ واقعاً؟ خیلی‌ها می‌گویند، بن کارسون، بله. یک جراح مغز و اعصاب.

اما من چندان متقاعد نشده‌ام که کلیتون کرشاو، با پرتاب مکرر توپ با سرعت ۹۵ مایل در ساعت، باید صدها میلیون دلار برای خود به ارمغان بیاورد. بنابراین، جزئیات زیادی وجود دارد که می‌توانیم در اینجا مورد بحث قرار دهیم، اما این یک ایده اساسی است. بخش دوم اصل تفاوت این است که آن نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی در سطح بالا، جایی که مردم میلیونر و میلیاردر هستند، این فرصت‌ها باید حداقل برای همه در دسترس باشند.

حداقل، در اصل، باید برای هر کسی رسیدن به آنجا ممکن باشد. حال، آیا اصلاً این امر قابل دستیابی است؟ این، باز هم، جای سوال دارد، اما ایده اصلی همین است. بنابراین، رالز این نظریه را به طور گسترده توسعه داد، و این نسخه دیگری از نظریه قرارداد است.

این همان ایده اساسی هابز و لات است: نوعی توافق رسمی وجود خواهد داشت که آن قرارداد را تشکیل می‌دهد و جامعه بر اساس آن ساخته می‌شود. خب، این نمونه خوبی از نظریه‌های اصلی قرارداد اجتماعی است و فکر می‌کنم نقاط قوت خاصی وجود دارد که باید در اینجا به آنها اذعان کنیم. اخلاق قرارداد اجتماعی پاسخ‌های ساده و قابل قبولی به برخی از سؤالات دشوار در مورد چگونگی زندگی ما، حداقل در یک شهر یا جامعه مدنی، ارائه می‌دهد.

این نظریه حتی برای شکاکان و نسبی‌گرایان نیز قوانین اخلاقی ارائه می‌دهد. این نظریه همه را در بر می‌گیرد منظورم این است که اگر شما در آن جامعه با آن قرارداد اجتماعی خاص زندگی می‌کنید، همه این قوانین در مورد شما اعمال می‌شود، بنابراین همه را شامل می‌شود و به نظر می‌رسد این نقطه قوت این نظریه باشد.

همچنین از یک بینش بسیار مهم بهره می‌برد که در چیزی به نام دوراهی زندانی به تصویر کشیده شده است که یک نوع آزمایش فکری محبوب در نظریه بازی‌ها است و نشان می‌دهد که در موقعیت‌های خاص، افرادی که به نفع شخصی خود عمل می‌کنند، انتخاب‌هایی می‌کنند که در واقع بهینه نیستند و برخلاف منافع شخصی خودشان عمل می‌کنند، و منطقی‌ترین چیز این است که در واقع مایل به فداکاری‌هایی به خاطر خیر کل باشیم، و سپس این به نفع من خواهد بود، انجام این فداکاری‌ها و اینکه کاملاً خودخواه نباشم، که این برای من و هر کس دیگری بهترین خواهد بود. ما باید مایل باشیم برخی از منافع خود را برای دستیابی به بهترین منافع خود فدا کنیم. این نوعی پارادوکس است که در دوراهی زندانی به تصویر کشیده شده است، که در اخلاق قرارداد اجتماعی تأیید شده است.

بنابراین، اینها نقاط قوت و بینش‌های قابل توجهی در نظریه قرارداد اجتماعی هستند. با این حال، در اینجا چند مشکل وجود دارد. یکی از مشکلات این است که نظریه قرارداد اجتماعی مبتنی بر برخی آزمایش‌های فکری است که کاملاً قابل اعتماد نیستند.

شما داستان‌های تاریخی مثل «وضعیت طبیعی» و یک آزمایش فکری مثل «پرده جهل» دارید. این چقدر قابل اعتماد است؟ و شاید شهود من در مورد آنچه که به عنوان اصول یا قواعد اساسی برای اداره جامعه انتخاب می‌کنیم، همان‌هایی نباشد که شما انتخاب می‌کنید. و این باعث می‌شود حقوق و وظایف مصنوعی شوند.

این نوعی روش ساختگی برای رسیدن به قوانین اخلاقی است. و آیا واقعاً این قوانین اخلاقی هستند، بیشتر به عنوان فرامین سیاسی که واقعاً به سطح بنیادی اخلاق نمی‌رسند؟ و او این انتقاد را مطرح می‌کند، که به نظر من نیز مهم است. سوم، توافق جهانی بر سر اصول خاصی وجود دارد.

این تضمین نمی‌کند که خود آن اصول عادلانه باشند. بنابراین، برای مثال، رالز را در نظر بگیرید. او بر آزادی برابر و اصل تفاوت تأکید می‌کند، که به باور او افرادی که در پشت پرده جهل قرار دارند، آن را به عنوان دستورالعمل‌های نهایی برای جامعه انتخاب می‌کنند.

اول اینکه، او چگونه می‌تواند اینقدر مطمئن باشد که همه این را انتخاب می‌کنند؟ آیا احتمالاً افرادی نخواهند بود که با آن مخالف باشند؟ شاید اکثریت باشند. شاید فقط رالز و اقلیتی از بهترین متفکران باشند که روی آن اصول توافق کنند. ما وقتی کتاب او را می‌خوانیم، تا حدودی در اختیار او هستیم، درست است؟ اینکه اینها اصولی هستند که افراد منطقی پشت پرده جهل انتخاب می‌کنند.

اما حتی اساسی‌تر از آن این است که حتی اگر اینها اصولی باشند که افراد عاقل انتخاب می‌کنند، این بدان معنا نیست که خود آن اصول عادلانه هستند. صرفاً به این دلیل که اینها اصولی هستند که مردم تمایل دارند بر سر آنها توافق کنند، این بدان معنا نیست که خود آن اصول عادلانه‌ترین هستند. بنابراین یک جهش وجود دارد.

این نوعی پی‌ریخت است. من فکر می‌کنم این یک نقص مهلک در نظریه رالز است که فرض می‌کند احتمال انتخاب اصول خاص توسط مردم، عادلانه بودن خود آن اصول را تضمین می‌کند. بنابراین، اخلاق قرارداد اجتماعی راهی برای تبیین دیدگاه فایده‌گرایی روستایی است که از نظر تاریخی بسیار مهم است.

و باز هم، زندگی همه ما عمیقاً تحت تأثیر این موضوع قرار گرفته است. و از بسیاری جهات مبتکرانه و بسیار کاربردی. و از نقطه نظر سیاسی، می‌دانید، این ممکن است بهترین کاری باشد که می‌توانیم انجام دهیم.

اما هنوز نقص‌هایی وجود دارد و از همه مهم‌تر، آیا این واقعاً برای اخلاقی بودن که عمیق‌ترین وظایف تعهدات و حقوق اخلاقی ما را در بر می‌گیرد، کافی است؟ یک محدودیت نسبتاً قابل توجه در نظریه قرارداد

اجتماعی وجود دارد. بسیاری استدلال می‌کنند، همانطور که من استدلال می‌کنم، این نظریه به همان اندازه که از دیدگاه سیاسی در ساختن جامعه‌ای با قانون اساسی مفید است، از نظر گفتن عمیق‌ترین وظایف اخلاقی وظایف و حقوق اخلاقی جهانی ما واقعاً کمک زیادی نمی‌کند.

و بنابراین، ما باید به سراغ نظریه دیگری برویم که مناسب‌تر باشد. و این کاری است که در ادامه انجام خواهیم داد.

این دکتر جیمز اس. اشپیگل در تدریس اخلاق مسیحی است. این جلسه چهارم، نظریه قرارداد اجتماعی است.